



«کوبو آبه، نویسنده، نمایش نامنویس و عکاس ژاپنی و از پیش گامان جریان آوانگارد ژاپن، ۷ مارس ۱۹۲۴ به دنیا آمد. آثار آبه که به بحران هویت در ژاپن پس از جنگ جهانی دوم می‌پرداختند توجه خوانندگان جهان را به خود جلب کرد. رمان «زن در ریگ روان» آبه را به شهرت جهانی رساند و «آدم ماهی» آخرین اثری از آبه است که شیوا مقانلو آن را به فارسی ترجمه کرده است.»

## تاریخ: چهره‌های قرن



۱۳۴۵

## اسدالله علم، در آرزوی تیمورتاش شدن

امیر اسدالله علم ۲۱ آبان ۱۳۴۵ به سمت وزیر دربار پهلوی دوم برگزیده شد. وزارت دربار میراثی از سلطنت رضاشاه بود. عبدالحسین تیمورتاش از ۱۳۰۴ (آغاز سلطنت رضاشاه) تا ۱۳۱۱ (زمان عزل) این سمت را در اختیار داشت. او در واقع تا زمان عزل، مغز متفکر سلطنت پهلوی اول بود. رضاشاه در ابتدای سلطنتش روزی در هیأت وزیران گفته بود: «حرف تیمور حرف من است و حرف من، حرف تیمور.» تیمورتاش از نخبگانی است که در تأسیس سلطنت پهلوی نقش بسزایی داشت. تمامی مذاکرات خارجی و سیاست‌های داخلی توسط او پایه‌ریزی و اجرا می‌شد. در دوره وزارت درباری او رئیس‌الوزراهایی چون حسن مستوفی و مهدی قلی هدایت تشکیل دولت را به عهده داشتند که از اختیارات چندانی برخوردار نبودند. وزیران و سفیران در مسائل مربوط به خود با او مکاتبه می‌کردند. حتی انتخابات مجلس با نظارت و دخالت او انجام می‌شد. با تثبیت قدرت رضاشاه، افول تیمورتاش هم آغاز شد. پس از عزل تیمورتاش، وزارت دربار هم منحل شد. در ابتدای سلطنت محمدرضاشاه هم قبل از آن که جای خود را به رحیم هیراد بدهد، رئیس دفتر مخصوص بود. محمدرضا شاه از همان آغاز سلطنتش وزارت دربار را احیا کرد. وزارت دربار برای شاه جوان حکم‌بازوی مشورتی و اجرایی داشت. نگاهی به اسامی وزیران دربار او در این سال‌ها نشان می‌دهد متصدیان این سمت از میان رجال کارکشته و دارای پایگاه دیوانی انتخاب می‌شده‌اند. همه آن‌ها تجربه نخست‌وزیری در دوره رضاشاه یا محمدرضا شاه را داشتند. محمود جم، ابراهیم حکیمی، عبدالحسین هزیر و حسین علاء وزیران دربار این سال‌ها بودند. حسین قدس نخعی، آخرین وزیر دربار پیش از علم، سابقه وزارت امور خارجه داشت. هیچ‌کدام اما وزارت درباری تیمورتاش را احیا نکردند. چرا که نهاد دولت و مجلس پس از شهریور بیست جانی تازه گرفته و در مقابل نهاد سلطنت که ضعیف شده بود، خودنمایی می‌کردند. علم در روزگاری به وزارت دربار نایل شد که نخست‌وزیران مجری اوامر شاهانه بودند. از همین رو او در اندیشه آن بود که این سمت را به روزگار تیمورتاش بازگرداند. چنین سودایی طبیعی هم بود، چرا که مرکز ثقل تصمیم‌گیری‌ها نه در دولت و مجلس که در دربار بود. با توجه به آزمون‌های که علم در دوره‌های مختلف بحرانی همچون دوره دولت مصدق، خارج کردن نیروهای نزدیک به فضل‌الله زاهدی از مجلس و جنبش پانزدهم خرداد از سر گذرانده بود، می‌توانست به عنوان وزیر دربار مسئولیت همه امور را به عهده بگیرد. شاید بتوان چنین سودایی را از این گفت‌وگوی او با شاه دریافت که به نوعی شاه را به عنوان تأییدکننده و پشتیبان خود می‌خواست تا امور را حل و فصل کند: «... مگر وقتی غلام نخست‌وزیر بود و آن همه اغتشاشات داشتیم و بلوای تهران سه روز طول کشید، ما آن‌ها را و آخوندها را برای همیشه له نکردیم؟ غیر از اعلی حضرت همایونی که مرا تقویت می‌فرمودید، دیگر چه کسی بود؟ فرمودند هیچ‌کس.» (یادداشت‌های علم، ج ۲/۴۳۷) هم‌چنین این را که تیمورتاش برای او الگویی در وزیر درباری بوده، در این یادداشت مستتر دانست که می‌نویسد: «علت کشته‌شدن مرحوم تیمورتاش، وزیر دربار پهلوی، رامن جسارت کردم، جویا شدم، شادمنشاه به طفره برگزار فرمودند. تیمورتاش، وزیر دربار رضاشاه و وزیر دربار مقتدری بود که به نخست‌وزیر و وزرا دستور صادر می‌کرد و هیچ‌کس جرأت نفس کشیدن در قبال او نداشت.» (همان، ج ۱/۳۹۷) شاید بر همین مبنا بود که علم از شاه اجازه می‌خواست نخست‌وزیر و وزیر خارجه را که «در پیش‌گاه مبارک خیلی بی‌ادب» بودند، ادب کند (همان، ج ۲/۱۵). او حتی در ابتدای تصدی این مقام سعی کرد تشکیلات وزارت دربار را توسعه ببخشد و قسمتی به عنوان «امور اجتماعی» با مدیریت محمد باهری، معاون اجتماعی خود و تودای سابق، ایجاد کرد که وظیفه آن ارتباط با نخبگان و متخصصان حوزه‌های گوناگون بود. شاه اما معتقد بود چنین تشکیلاتی «باید قبلاً در دولت و سازمان برنامه» به‌وجود می‌آمد. علم در مقابل پاسخ داد: «(دربار به هر صورت مرکز ثقل کشور است و برای ما لازم است که مردم را بشناسیم. بعد از این، برجستگان دنیا را خواهیم شناخت.» (همان، ج ۱/۱۸۵) از این پاسخ علم برمی‌آید و علاوه بر امور داخلی، سیاست خارجی را هم در عداد وظایف وزارت دربار مدنظر داشته است. به نظر می‌رسد نگارش یادداشت‌های روزانه در ششمین ماه بر عهده گرفتن این سمت (اول اردیبهشت ۱۳۴۶) برای شرح و ثبت وقایع این دوران بوده است. یادداشت‌هایی که با مرور زمان انتقادی و ناامیدانه می‌شد. امیر اسدالله علم تصویری نادرست از وزیر درباری محمدرضا شاه داشت. تصویری که به‌مرور اصلاح شد. از جمله در یادداشت ۴۶/۸/۱۹ می‌نویسد: «بعد از ناهار مذاکره [آی] پیش آمد که حاکی از سوءظن شاه بود. خیلی بر من گران آمد. تعجب کردم و تعجب می‌کنم که چطور هنوز به صمیمیت من گناه‌گامه ممکن است شک ببرد. این ناشی از وضع روحی خودشان و زندگی زیر دست یک پدر مقتدر ظنن است.» علم به‌عنوان وزیر دربار گاهی به کارهایی تن می‌داد که شأن انسانی‌اش را خدشه‌دار می‌ساخت، در یادداشتی اعتراف‌گونه به فلاکت‌باری زندگانی در سایه استبداد اشارتی چنین دارد: «عجب زندگانی کیف بدی دارم. حتی در محیط اداری هر روز تزلزل می‌کنم. توجه دستگانه احساس می‌کنم که کم و کمتر می‌شود.» (همان، ج ۲/۲۵۴).



محمدرضا پهلوی به هنگام ملاقات با چند تن از روسای دربار در سلام نوروز

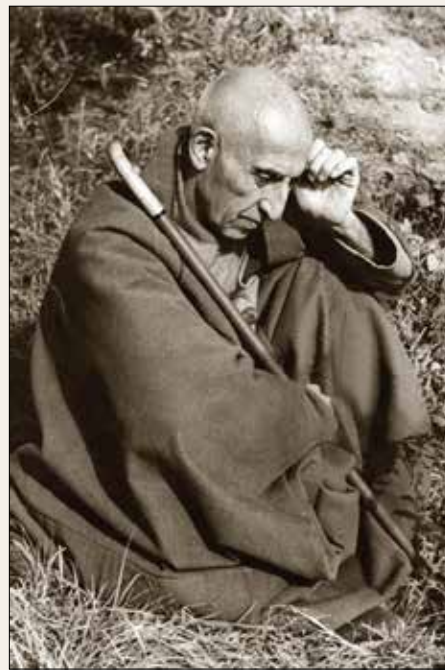
## اگزارش تاریخ

## قرن مصدق

## به مناسبت پنجاه‌وپنجمین سالگرد درگذشت دکتر محمد مصدق

علی شاملو  
روزنامه‌نگار

وسعت نظر داشت و در تنگنای تعلق به گروه و مکتبی خاص نمی‌گنجید. به همین جهت در دوران حکومت او وفای و مشارکت بین همه اقشار ملت رشد و بروز یافت. مصدق به طبقات فرودست و زحمتکش کشور بیشتر توجه داشت تا نخبگان سیاسی و اجتماعی و به‌رغم پیشینه خانوادگی‌اش صفت مردم‌گرایی داشت و هیچ چیز را از ملت پنهان نمی‌کرد اما برعکس در برابر دشمنان داخلی و خارجی کشور و ملت قوی‌دل و صریح‌اللهجه بود و از تهدیدات و مشکلات هراسی نداشت. از دیگر ویژگی مصدق که اتفاقاً امروز خیلی به درد ما می‌خورد پابندی به تجربه و تعلق بود. مصدق اهل ابداع و نوآوری بود و کمتر رهبری توانسته است به اندازه او در عمر کوتاه حکومتش این همه نوآوری و ابتکار داشته باشد. مبانی استدلال او در مجلس چهاردهم و طرح سیاست «ماورائۀ منفی» به‌عنوان یک اصل در سیاست خارجی نتیجه ارزیابی او از رفتار یک‌صدوپنجاه ساله دولت‌مردان ایرانی و آثار و عواقب آن در جامعه بود. هم‌چنین تز اقتصاد بدون نفت او صد درصد مأخوذ از تجربه داخلی و فهم شرایط خارجی و داخلی کشور بود که از درون نیاز عصر استخراج شده بود. این ابداع و خلاقیت او در سال ۱۹۵۸ و پس از انقلاب کوبا از طرف نظرپردازان اقتصاد سیاسی جهان سوم با نام «رهایی از اقتصاد تک‌محصولی» مطرح شد. از طرفی مصدق هرگز در چارچوب الگوهای معروف



قرن چهاردهم را می‌توان قرن دکتر محمد مصدق نامید، زیرا سال‌هاست که هر وقت مردم می‌خواهند استعانت و کمکی برای حفظ قانون بجویند و صدایی اعتراض‌آمیز بر ضد قانون‌شکنی‌ها بلند کنند اولین نامی که یادشان می‌آید و نخستین اسمی که به حافظه‌شان می‌آوردند نام دکتر مصدق است. این اعتقاد بی‌دلیل و کورکورانه پیدا نشده بود. این مرد بزرگ ۵۰ سال امتحان تقوای سیاسی و شرف و مردانگی را داده و شجاعت و شهامت او را در کس دیگری ندیده‌اند. مصدق مردی بود که سیاست را نزد مردم برد، مصدق اشرافی بود که جانب مردم روی کرده بود، سبک خاص او در سیاست‌ورزی، در دورانی که منصب‌هایی در دوره قاجار داشت و سپس خانه‌نشینی و تبعید او در دوره رضاشاه شخصیتی متفاوت با دیگران به او بخشیده بود.

او سیاست‌مداری غیر معمول و غیر متداول به‌مانند گاندی و تا حدی ناصر و تاندازه‌های ماوتسه تگ بود. پس از پیروزی شکوهمند نهضت ملی ایران به رهبری دکتر محمد مصدق بر شیر پیر استعمارگر انگلستان و رهایی صنعت نفت از چنگال شرکت غاصب نفت ایران و انگلیس، دولت انگلستان از هیچ تلاشی برای مقابله با جنبش استقلال‌خواهی ملت ایران و بازگرداندن اوضاع به حالت قبل از ملی شدن صنعت نفت دریغ نمی‌کرد و پایبندی و دلیری مصدق یکی از عوامل خنثی شدن توطئه‌های دولت انگلستان بود، به‌گونه‌ای که یکی از روزنامه‌های هندوستان در آن زمان به طنز نوشت که مصدق با یک چوب‌کبریت نیروی دریایی پادشاهی بریتانیای کبیر را شکست داد!

مصدق زمانی ظهور کرد که یک درد مضاعف، ایران و ایرانیان را زنج می‌داد و آن درد استبداد و استعمار بود. استبداد داخلی بدون استعمار خارجی و بذل و بخشش امتیازات به بیگانگان از کیسه ملت و مملکت نمی‌توانست به حیات خود ادامه دهد و استعمار نیز بدون یک رژیم استبدادی نمی‌توانست پنجه‌های نفوذ خود را درون جامعه فرو کند. مصدق با شناخت دقیق این درد زمانه با هر دو مشکل مقابله کرد و هم ضد استبداد بود و هم ضد استعمار. مصدق دلی چون دریا داشت و هم چون کوه استوار بود، دریادی او را از عملکردش می‌توان فهمید. اهل شعاع نبود، با مردم و ملت

## [یاد]

## دفن در اتاق پذیرایی

شده بود، به خون‌ریزی معده نیز دچار شد و در ۱۴ اسفند درحالی که به بیمارستان نجمیه منتقل شده بود به کما رفت و در سحرگاه همان روز از دنیا رفت. او وصیت کرده بود پیکرش را در ابن‌بابویه جای که شهدای واقعه سی‌تیر دفن شده بودند، به خاک بسپارند؛ اما با مخالفت حکومت



و مد زمانه اسیر و محصور نبود. تحول سیاست حکومتی او از اردیبهشت ۱۳۳۰ تا مرداد ۱۳۳۲ یک حرکت پراتیک و سنجیده همراه با تحلیل واقع‌گراانه از «لیبرال دموکراسی» به سوی روشی به نام «دموکراسی رهبری شده» بود، سیاستی مبتنی و در خور جوامع تحت سلطه و پیرامونی طالب استقلال بود. از ویژگی‌های برجسته دکتر مصدق بر خلاف بسیاری از زمامداران امروز، حساسیت و دقت به امور مالی به‌مانند پیشوایش امام علی (ع) بود. باید در آستانه قرن جدید به مصدق که برگزیده تاریخ قرن چهاردهم است سلام داد که وقتی آمد ستاره مجلس شد و چون مظلومانه رفت نماد اسطوره‌ای شد برای حاکمیت ملی و مردمسالار.

عکس دکتر مصدق را که می‌بینی در حالی که سر در گریبان دارد و عبا بر دوش، کتاب در دست و خسته از جور و ظلم استبداد متمرکز، یک چهره پردرد و سوزناک است. در ذهنم همیشه عکس او را در کنار عکس آیت‌الله طالقانی می‌گذارم که در مجلس خبرگان خسته و سر در گریبان نشسته است و از روند نگارش قانون اساسی می‌نالید.

مصدق مصدق کامل این آیه شریفه قرآن است که می‌گوید: «لَم تَقُولُوا مَالًا تَقْلَعُونَ»، آن چه را می‌گفت، در رفتار و کردار به آن عمل می‌کرد. نام مصدق تنها در میان آزادی‌خواهان داخل ملت زنده نمانده است، توریست‌هایی که از شهر تاریخی لاهه در هلند و دادگاه بین‌المللی آن بازدید می‌کنند، وقتی به صندلی معروفی که به یاد مصدق هم‌چنان نگاهداری شده می‌رسند و به توضیحات راهنمای خود درباره کسی که از فراز این صندلی از حقوق ملت ضعیف خود در برابر امپراتوری بریتانیای کبیر دفاع کرد و اولین پرچم پیروزی کشورهای دنیای سوم را به اهتزاز درآورد گوش فرا می‌دهند، بی‌اختیار آفرین می‌گویند و اگر ایرانی باشند احساس غرور و قدرت می‌کنند و اشک شوق از گونه‌شان سرازیر می‌شود. خداوند در سوره «رعد» سروصداها و تبلیغات و نظاهرات ریاکارانه را به سیلی خروشان شبیه کرده است که همراه خود جوش و خروش و حباب‌های فراوان عرضه می‌کند، اما اطمینان می‌بخشد حباب‌های توخالی به‌زودی کناره می‌گیرند و آن چه به نفع مردم است (رسوبات حاصل خیز) باقی می‌ماند. «فاما الزبد فیذهب جفا و اما ما یبقى للناس فیمکث فی الارض» و به دلایل فوق است که باید قرن چهاردهم را قرن مصدق نامید و با افکار، آثار و اندیشه و راه دکتر مصدق و حفظ آن‌ها و تداوم راه مصدق وارد قرن پانزدهم شویم.

تصمیم بر آن شد که به‌طور موقت در اتاق پذیرایی همان باغ احمدآباد دفن شود تا زمانی که امکان انتقال جنازه به ابن‌بابویه فراهم شود. مراسم تشییع جنازه تحت تدابیر شدید امنیتی و با سانسور خبری همراه بود و تنها تعداد محدودی از خانواده و یارانش تا احمدآباد او را مشایعت

کردند. مردی را که سال‌ها در میان هیاهو از صحن سازمان‌ها تا راهرو دادگاه‌های بین‌المللی و از تریبون مجلس تا دربار شاه در جست‌وجوی ملی کردن صنعت نفت مبارزه کرد و کوشید آن را به خواست عمومی ملت ایران مبدل کند و بالاتر از آن الگویی برای بسیاری از جریان‌های ضداستعماری در منطقه شد، در سکوئی غریبانه در نهر ملک شخصی خودش غسل دادند و بی‌آن که بر گورش سنگی گذاشته یا نام و نشانی حک شود، به خاک سپردند.